

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

امین «سیماب»

۵ سپتامبر ۲۰۱۰

سلام و احترامات قلبی خدمت متصدیان محترم و متعهد پورتال «افغانستان آزاد - آزاد افغانستان» تقدیم است. قاطعیت موقف و صراحت لهجه شما وطنپرستان در دفاع از مردم دربند، مظلوم و هر دم تحقیر شده ما نمونه ای از سپاس، حق شناسی و جوانمردی است که توسل به آن شیوه نیکو و بس نجیبانه را به همه رسانه های ملی و مردمی صادق و وفادار به مردم ستمدیده افغانستان و به خطه آبائی ما آرزو می کنم. آنچه را در پائین حضور شما و خوانندگان ارجمند پورتال پیشکش می نمایم در رابطه با فاجعه بزرگ بیسوادی و توهین به بخش عظیم باشندگان روستاها میباشد که شما خیلی مدبرانه و واقعینانه در شماره دیروز پورتال به توضیح آن پرداخته اید؛ و مایه بس افتخار و رضایت خاطر است. خواستم در همسوئی با شما یکی دو نکته اضافه نمایم:

بیسوادی زاده فقر اقتصادی ولی دهکده «دانشکده» است!

۱. بیسوادی پدیده ایست که اکثراً در فقر اقتصادی ریشه داشته و در کشوری چون افغانستان، با ساختار نیمه فئودالی - نیمه مستعمره در گذشته - عدم رسیدگی جدی به آن، وسیله ای بوده است تا طبقه حاکم (آل یحیی) و دیگر طبقات مرفه، وسیله ای برای تعمیل فشار و توهین بر مردم در دست داشته باشند و در نتیجه آزادانه به نقض حقوق افراد بی بهره از سواد و تاراج دائمی آنها بپردازند. هرگاه کیفیت تعلیم و تربیه و مساعی مردم دوستانه دوره امانی را با انحطاط دوره بعد آن در این زمینه به مقایسه بگیریم، حقانیت این ادعا کاملاً مشهود می شود.
۲. بیسوادی مسلماً پدیده ناگوار و شوم است که در سطح فردی و در سطح جمعی بایست برای دفع آن بدون تأمل به مبارزه برخاست. ولی سبکسرانه حکم نمودن یا اذعان نمودن به این که شخص بی بهره از نعمت سواد، از نظر ذکاوت، شعور، قضاوت منطقی و واقعینی، در مقایسه با «باسوادان فخر فروش»، حتماً حقیر بوده و موقف انسانی «پائین تر» دارد، خود ثبوت جهالت فرد «باسواد» و از خود راضی است.
۳. سواد فقط بُعدی از ابعاد ذکاوت فطری انسان است که با انکشاف و تقویت لسان: از گفتاری به انشائی - و همزمان با آن در تعامل با ماحول اجتماعی و فرهنگی - فرد را قادر به درک بهتر از زندگی و طبیعت ساخته و او را در برابر افکارش (راجع به همه شئون زندگی)، آزاد و متکی به خود می سازد. درست به همین دلیل است که طبقات حاکم و

اقتشار زالو در جوامع عقب نگهداشته شده که افغانستان بارزترین و غم انگیزترین نمونه آن است ، تعمیم بیسوادی و عدم رسیدگی جدی به آن را در تطابق کامل با منافع حیاتی خود می یابند. ناگفته نباید گذاشت که وضع موجود تعلیم و تربیه در افغانستان ، با تمام بوق و سُرنائی که اشغالگران و اداره مستعمراتی کابل در رابطه با بهروزی مردم به راه انداخته اند ، از ظالمانه ترین و خایبانه ترین سیاست ها در رابطه با معارف یک کشور و آینده کودکان و نوباوگان آن می باشد. ادعای من بر چشم دیده‌هایم در گذشته نزدیک در کابل استوار است زیرا به عنوان معلم نمی توانستم این رُکن مهم حیات اجتماعی کشورم را نادیده گرفته و برداشتی از آن نداشته باشم.

۴. همانطوریکه متصدیان گرانمایه پورتال اشاره نموده اند ، مردم ما در گذشته در رابطه با تجاوز بیگانه به خاک آبائی ما ، بهتر و پیشتر از روشنفکران جامعه به درک شعوری طرح های استعماری رسیده و به اشکال گوناگون (طنز، دوبیتی ها ، حکایه ها و امثال آن) بیداری فطری خود را به نمایش گذاشتند. در پائین به چند نمونه آن اشاره می نمایم:

- شاید تعداد زیادی از هموطنان ما راجع به جواب یک تینگ والا (فروشنده دوره گرد مواد خوراکه) و جواب وی به یک افسردولت دست نشانده روس ، شنیده باشند و آن جواب دندان شکن را که در تمام کابل شایع شده بود به خاطر داشته باشند: گویند یک صاحب منصب خلقی - پرچی نرخ میوه را از فروشنده دوره گردی در کوته سنگی پرسید و با شنیدن بهای آن ، با ناراحتی استغاثه کرد : « او هو چقه قیمت! ». فروشنده دوره گرد بلافاصله به جوابش گفت: «هر چیز خاک وطن نیست که ارزان بفروشی!!». کدام روشنفکر «باسواد» و فخر فروش با چنین منطق ، ظرافت و شهامت قادر بود در ملای عام ، حق یک عنصر ممثل یک قدرت پوشالی خونریز و ضد ملی را به کف دستش بگذارد؟

- خانم موسپیدی در دوره استیلای روس و حکومت نوکران خلقی - پرچی آن ، برای دعا بر آرامگاه بزرگان خانواده شان راهی افشار دارالامان بود. زمانی که از سرویس پائین شد و در راهی که همیشه به زیارت می رفت قدم گذاشت ، یک سرباز حزبی فریاد برآورد: « مادر! پیش نرو که قوای دوست سرت فیر می کنن!». آن مادر موسپید و با شهامت با نفرت و عصبانیت به سربازک مزدور نگرسته و گفت: « این چطور دوستی است که بر دوست فیر می کند؟ لعنت بر چنین دوستی». این رویداد را از زبان خود آن مادر شریف و با شهامت شنیده بودم. این دو نمونه کوتاهی بود از شعور بیدار و ذکاوت فطری توده ها که در امر شناخت دوست و دشمن ، به «باسوادان» از خودراضی ضرورتی ندارند و به عنوان قربانیان مستقیم ظلم و بیعدالتی ، خود بهتر از «باسوادان» قادر به تشخیص درست و قضاوت سالم می باشند. البته حساب فرزندان صدیق توده ها که باسواد شدن خود را مرهون همان توده «بی سواد» دانسته و با کمال تواضع خود را شاگرد مدرسه زندگی آنها و در خدمات آنها می دانند ، با گروه «از خودراضی» کاملاً جدا است.

و اما چه بسا که توده های شریف و بیدار ما در روستاها به سر می برند (و هم حماسه آفرینان جنگ آزادیبخش در برابر متجاوزین بیگانه بوده اند). در این مورد فقط با شعری گمنام^۱ از میان آنها بسنده می کنم:

خاک در این تحصیل بی حاصل شود

این محصل ها همه اش مغرب زده اس

می روم شاگرد دهقان می شوم

در حقیقت دهکده دانشکده اس

این دوبیت بالا ، بازبان خیلی ساده ، درسی است بس فشرده و عمیق. امید روزی واقعاً دهکده های کشورما به دانشکده ها برای فرزندان دورمانده از آغوش پرمهرتوده ها مبدل گردد.

به امید آن روز!

^۱ آن بیت پرمفهوم را سالها قبل درجانی شنیدم و به حافظه گرفتم. هرگاه شاعر آن معلوم باشد و اشعار بیشتری دستگیرشود ، بر من منت خواهید گذاشت.